



نقد ادبی مارکسیستی

مصطفی حسینی^۱

استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه بوعلی سینا همدان

همدان، ایران

(تاریخ دریافت: ۲۱ اسفندماه ۱۳۹۸؛ تاریخ پذیرش: ۲۶ فروردین ۱۳۹۹)

این فصل، نقد ادبی مارکسیستی، از چهار بخش اصلی تشکیل شده است. بخش آغازین با سیری در آراء کارل مارکس آغاز می‌شود. نویسنده پس از طرح نسبتاً طولانی نظرات مارکس به سرفوت نظرات اعضای مکتب فرانکفورت می‌رود. مکتب فرانکفورت در سال ۱۹۲۳ – رسماً به عنوان موسسه تحقیقات اجتماعی در دانشگاه فرانکفورت – پایه‌ریزی و سازماندهی شد. اکثر اعضای این گروه فرهیخته متفکران مارکسیستی بودند که در واقع برخی از برجسته‌ترین متفکران زمانه خود هم محسوب می‌شدند. نویسنده در ادامه به پسامارکسیسم و نظریه گفتمان و تفکرات آنتونیو گرامشی، مارکسیست بلندآوازه ایتالیایی، می‌پردازد که نشانگر شکافی جدی با آراء پیشین است. او اعمال اجتماعی و فرهنگی را به اقتصاد (یا برعکس) کاهش نمی‌دهد. نویسنده در پایان این فصل آراء اسلاوی ژیزک، فیلسوف متنفذ اسلونیایی، را عرضه می‌کند که به مفهوم خاصی نمایانگر بازگشت به اندیشه‌های کارل مارکس است.

واژگان کلیدی: نقد ادبی مارکسیستی، مارکس، مکتب فرانکفورت، گرامشی، ژیزک، نظریه گفتمان.

^۱ Email: mhosseini@basu.ac.ir

مقدمه

در اواخر نیمه اول قرن نوزدهم، یعنی در سال ۱۸۴۸، کارل مارکس^۱ و فریدریش انگلس^۲ — دو فیلسوف و منتقد اجتماعی آلمانی — مشترکاً کتابی تحت عنوان *بیانیه مارکسیسم*^۳ روانه بازار نشر کردند. این کتاب دربرگیرنده نظراتی است که امروزه ستون فقرات و اصول بنیادین مکتب سیاسی و ادبی مارکسیسم را تشکیل می‌دهد. به تصریح آنان در این کتاب، طبقه بورژوا به مدد سیاست‌های اقتصادی و سیاسی و حتی فرهنگی نبض امورات و مقدرات جامعه را به دست گرفته است و طبقه کارگران رنجبر را به بردگی و افلاس کشانده است. از این رو، طبقه پرولتاریا برای نجات خود باید به پا خیزد، علیه این اصول و مبانی قیام کند، و عنان قدرت اقتصادی و سیاسی را از دست طبقه بورژوازی خارج کند، و مالکیت جمیع امور و اموال را به دست دولت بسپارد تا به تساوی میان آحاد و اقشار مختلف جامعه تقسیم کند.

چند سال بعد، یعنی در سال ۱۸۶۷، مارکس به تنهای کتابی تحت عنوان *سرمایه*^۴ منتشر کرد. به گفته مارکس، از آنجا که طبقه بورژوازی قدرت اقتصادی را در ید قدرت خود دارد، به طور تدریجی و نامحسوس می‌کوشد که عقاید و باورهای — به تعبیر مارکس «ایدئولوژی» — خود را به طبقه کارگران زحمت‌کش تحمیل کند. به سخن دیگر، طبقه بورژوازی نظام ارزشی و معنایی — به تعبیر مارکسیست‌ها «هژمونی» — خود را بر کار و زندگی آنان تحمیل می‌کند. از رهگذر تحمیل این ایدئولوژی(ها) و هژمونی(ها) است که طبقه بورژوازی صاحب دریا دریا نعمت و طبقه پرولتاریا کشتی کشتی محنت می‌شود. شگفت‌آور این که کوتاه زمانی پس از عرضه‌داشت این نظرات، از بطن همین آراء مارکس [و انگلس] جوامع مارکسیستی، سوسیالیستی، و کمونیستی امروز به منصفه ظهور رسید.

اکنون پرسش جدی این است که این مکتب که مجموعه‌ای است از نظرات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و بعضاً فرهنگی چه ارتباطی دارد با تحلیل متون ادبی؟ به بیان دیگر، این مکتب سیاسی چه گرهی از کار فروبسته متون پیچده ادبی می‌گشاید و چه کمکی به تحلیل و تفسیر آنها می‌کند؟ پرسش جدی دیگر این است که، مارکسیسم نحله سیاسی واحدی نیست و متشکل از فروع و زیرشاخه‌های مختلف است. به علاوه، رویکرد مارکسیستی در طی قرن گذشته معرکه آرای نظریه‌پردازان مختلف بوده است، بنابراین این نحله فکری با این همه تشت آراء چه کمکی می‌تواند به تحلیل و تفسیر متون ادبی بکند؟

^۱ Karl Marx

^۲ Friedrich Engels

^۳ *The Communist Manifesto*

^۴ *Das Kapital*.

نظریه‌پردازان این نحله ادبی بر این باورند که متن ادبی در خلا به وجود نمی‌آید بلکه در زمان و مکان خاصی پدید می‌آید. یعنی، متن ادبی به سان آینه‌ای است که اوضاع و احوال روزگار خود را، دست کم تلویحاً، منعکس می‌کند. به بیان دیگر، متن ادبی رابطه تنگاتنگی با گفتمان‌های غالب جامعه روزگار خود، از سیاسی و اقتصادی گرفته تا اجتماعی و فرهنگی، دارد؛ گاه آن‌ها را تقویت و گاه تضعیف می‌کند. از این رو، از منظر رویکرد مارکسیستی این نوع نقد به چهار گونه مسائل جامعه‌شناختی (الف) زندگی و احوال نویسنده، (ب) دوره تاریخی که اثر در آن نوشته شده، (ج) محیط و فضای فرهنگی متن و نویسنده، و (د) ابزار اقتصادی تولید توجه ویژه دارد. حسن رویکرد مارکسیستی این است که افزون بر عوامل درون متنی به عوامل برون متنی، که از منظر آنان دست کم به همان اندازه اهمیت دارد، می‌پردازد. در نتیجه، در پرتو این رویکرد، بعد جامعه‌شناسانه اثر مجال بروز می‌یابد و نکات پنهان درباره تعاملات اجتماعی آشکار می‌شود و این بر وسعت متن ادبی می‌افزاید.

ساختار کلی

این فصل به ارزیابی برخی از نوآوری‌های بنیادین اندیشه کارل مارکس و به طور اخص تأکید او بر مضامین بافتار و قدرت می‌پردازد. پس از آن نویسنده مکتب فرانکفورت^۱ و تلاش آنان برای توسعه نظریه انتقادی بافت - محور از رهگذر پرداختن به سرمایه‌داری مدرن و اشکال اجتماعی - فرهنگی را بررسی می‌کند. سپس، به سرفوت نوعی نظریه گفتمانی می‌رود که دقیقاً به منزله روشی برای پیشرفت تحلیل واقعیت اجتماعی مسنجم‌تر و کامل‌تر است. با این‌که این نوع تحلیل عموماً با ابعاد ساختارگرایانه متفکرانی مانند میشل فوکو^۲ و ژاک دریدا^۳ مرتبط است، اما سنت مارکسیسم و پسامارکسیسم به مدد نظریه‌پردازانی مانند آنتونیو گرامشی^۴، استوارت هال^۵، ارنستو لاکالو^۶، و چانتال موفی^۷ اهمیتی روزافزون یافته است. نویسنده در پایان این فصل به بررسی برخی ابعاد اندیشه‌های اسلاوی ژیزک^۸، که دست کم به یک معنا بازگشتی به اندیشه‌های مارکس است، می‌پردازد.

^۱ Frankfurt School

^۲ Michel Foucault

^۳ Jacques Derrida

^۴ Antonio Gramsci

^۵ Stuart Hall

^۶ Ernesto Laclau

^۷ Chantal Mouffe

^۸ Slavoj Žižek

بحث و بررسی

این فصل با سیری در آراء مارکس آغاز می‌شود. چنان‌که آمد، از منظر مارکس، جامعه سرمایه‌داری به دو طبقه اساسی تقسیم می‌شود: طبقه بورژوا (طبقه حاکم) و طبقه کارگر (یا پرولتاریا). طبقه بورژوازی، که بخش اقل جامعه را تشکیل می‌دهد، انحصار اسباب تولید و معیشت را در دست دارد. طبقه کارگر، که بخش اعظم جامعه را تشکیل می‌دهد، چاره‌ای جز خدمت کردن به طبقه حاکم اقلیت، البته در عوض دستمزد ناچیز، ندارد. حرف اصلی مارکس این است که اقتصاد مدرن بر ساخته‌ای کاملاً انسانی و محصول مجموعه مستحکمی از شرایط تاریخی است. به علاوه، نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند تضاد یا به بیان صریح‌تر، استثمار طبقاتی را — که بر اساس آن بنا شده است — حل و فصل کند. بدون این تضاد، سرمایه‌داری در معنای دقیق کلمه وجود نخواهد داشت.

نویسنده پس از طرح نسبتاً طولانی نظرات مارکس به سر وقت نظرات اعضای مکتب فرانکفورت می‌رود. مکتب فرانکفورت در سال ۱۹۲۳ — رسماً به عنوان موسسه تحقیقات اجتماعی در دانشگاه فرانکفورت — پایه‌ریزی و سازماندهی شد. اکثر اعضای این گروه فرهیخته — ماکس هورکهایمر^۱، والتر بنیامین^۲، تئودر آدرنو^۳، هوبرت مارکوزه^۴، و اریک فروم^۵ — متفکران مارکسیستی بودند که در واقع برخی از برجسته‌ترین متفکران زمانه خود هم محسوب می‌شدند. آنان در دوران جنگ جهانی دوم به ژنو نقل مکان کردند و در سال ۱۹۵۰ با چشم‌انداز تحلیل نظامند خصایص اصلی جامعه سرمایه‌داری معاصر به فرانکفورت بازگشتند. مکتب فرانکفورت را می‌توان به منزله عکس‌العملی به مارکسیسم کلاسیک یا «علمی» تلقی کرد که تحت رهبری فریدریش انگلس توسعه یافته بود. خلاصه این‌که، آنان قصد داشتند که اصول بنیادین مارکسیسم را از نو رونق بخشند و آراء مارکس و انگلس را دیگر بار زنده کنند.

نویسنده در ادامه به پسامارکسیسم و نظریه گفتمان و تفکرات آنتونیو گرامشی، مارکسیست ایتالیایی، می‌پردازد که نشانگر شکافی جدی با آراء پیشین است. از دیدگاه گرامشی جامعه مدرن حول کلیت محدود مرکز ثابت عقلانیت سرمایه‌داری سازماندهی نشده است. او اعمال اجتماعی — فرهنگی را به اقتصاد (یا برعکس) کاهش نمی‌دهد. جامعه از دید او نوعی میدان جدل تلقی می‌شود که در آن عناصر مختلف با هم ترکیب می‌شوند تا ساختار خاصی را — آنچه که او سلوک تاریخی می‌نامد — تشکیل دهند.

¹ Max Horkheimer

² Walter Benjamin

³ Theodor Adorno

⁴ Herbert Marcuse

⁵ Erich Fromm

نویسنده در پایان فصل آراء اسلاوی ژیزک، فیلسوف متفقد اسلونیایی، را عرضه می‌کند که به مفهوم خاصی نمایانگر بازگشت به اندیشه‌های مارکس است. از منظر ژیزک ایدئولوژی منکر امر ناشدنی نیست بلکه رویارویی ما با آن را به شیوه‌ای دیگر از نو مرتب می‌کند که حل‌شدنی به نظر می‌رسد. به بیان دیگر، ایدئولوژی می‌کوشد امر ناشدنی را در لباس مبدل عرضه کند و آن را طوری بازتفسیر کند که گویی مانعی مرتفع‌شدنی است.

جمع‌بندی

نویسنده در این فصل کوشیده است که به اجمال سیری در آراء مکتب مارکسیستی، با تکیه بر متون ادبی، داشته باشد. به گمان من، کوشش او قرین توفیق بوده است. او برای تبیین نظرات خود در خلال این فصل به متون ادبی و گاه نویسندگان مشهوری چون برشت اشاره کرده است. اما نکته بسیار مهمی که در این فصل، و به طور کلی در این کتاب، مغفول مانده نبود نمونه یا نمونه‌های عملی است. در کتاب‌های نقد ادبی وجود نمونه یا نمونه‌های عملی کار را از بالقوه به بالفعل درمی‌آورد، و درک و فهم نظرات و تئوری‌ها را جذاب‌تر و ملموس‌تر می‌سازد.

منابع

- Butler, Judith, Laclau, Ernesto and Žižek, Slavoj (2000) *Contingency, Hegemony, Universality*, London: Verso. This is a collection of intriguing polemical exchanges between three major philosophical gures – Judith Butler, Ernesto Laclau and Slavoj Žižek – who represent important, and contrasting, intellectual traditions.
- Derrida, Jacques (1994) *Specters of Marx: The State of the Debt, the Work of Mourning, and the New International*, trans. Peggy Kamuf, London: Routledge. A crucial text by Derrida that revives the work of Marx and which, through a series of encounters with Shakespeare's Hamlet, develops an inspired deconstructive critique of the modern condition.
- Horkheimer, Max and Adorno, Theodor W. (2002) *Dialectic of Enlightenment*, Stanford, CA: Stanford University Press. This is a major text by two key figures of the Frankfurt School. Among its highlights it introduces the reader to their highly influential 'culture industry thesis'.
- Laclau, Ernesto and Mouffé, Chantal (1987) *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, London: Verso. A difficult but rewarding work that reformulates the Marxist problematic in the context of a new emphasis on discourse and a thoroughgoing critique of essentialism. The recent edition also boasts a new preface that helps to clarify the authors' political perspective.
- Žižek, Slavoj and Daly, Glyn (2004) *Conversations with Žižek*. Cambridge: Polity Press. A wide-ranging text that introduces the reader to some from one of the most influential thinkers of our age.



Marxist Literary Theory

Mostafa Hosseini¹

Assistant professor of English Literature, Bu-Ali Sina University
Hamedan, Iran.

(Received: 11 March 2020; Accepted: 14 April 2020)

This chapter, Marxist literary theory, is composed of four major parts. The first section is a survey on Karl Marx's ideas. After analyzing Marx's ideas in great details, he pays attention to Frankfurt school. Frankfurt School which was founded in 1923, was organized formally as the Institute for Social Research at the University of Frankfurt. This school was essentially a Marxist think-tank that comprised some of the most influential thinkers of the time. Later, the author goes to post-Marxism, discourse theory, and the thought of the Italian Marxist Antonio Gramsci. Gramsci's ideas mark a crucial break with the former. For Gramsci modern society is not a closed totality organized around a fixed center of capitalist rationality. At the end of the chapter, he presents the influential Slovenian philosopher, Slavoj Zizek's thoughts. Zizek has developed a compelling perspective that, in a certain sense, represents a return to Marx.

Keywords: Marx, Frankfurt School, Marxist literary theory, Gramsci Zizek.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

¹ Email: mhosseini@basu.ac.ir